

* وقتی تابلی شهر اسلام‌آباد کرمانشاه رو دیدم، بی‌اختیار یاد دلاوری‌های جوانان این مرز و بوم در دوران دفاع مقدس مخصوصاً عملیات مرصاد افتادم. با چیزایی که از عملیات مرصاد می‌دونستم، دوباره اون روزا برام مرور شد. شاید از این‌جا بود که تصمیم گرفتم همگی شهدا، جانبازان، بچه‌های جنگ و حتی خانواده‌هاشون رو تو ثواب زیارت کربلای معلی شریک کنم؛ چون خودمو مدیون تک‌تک‌شون می‌بینم.

* وقتی به شهر مرزی مهران رسیدیم، خودمو بردم تو فضای عملیات کربلای یک. اون وقت گوشه به گوشه مهران رد پای بسیجیان شهرمون

مخصوصاً رد پای بچه‌های محله‌مون که تو اون عملیات بودن رو دیدم. اون‌جا خاطره رزمندگی جوونایی که زندگی راحشون رو رها کرده و به عشق امام حسین و به شوق زیارت کربلا جنگیده بودن، برام زنده شد. خیلی سخته که آدم تا نزدیک-ترین نقطه ایران به کربلا (مهران) بیاد، اما نتونه خودشو به کربلا برسونه. راستی اون جوونایی که یه روزی اینجا به خون غلطیدن، و قدمشون به کربلا نرسید، توی زیارت کربلای ما سهمی ندارن؟ بهشون گفتم: آی شهدای عزیز! خودم از طرف همه‌تون نایب‌الزیارهام، به شرطی که شما هم سلام ناقابل منو به ارباب بی‌گفتون برسونید.

* وقتی به مرز ایران و عراق رسیدیم، گفتم: آی جوونای غیرتمند ایرونی، شما افتخار تاریخ ایرانید. هشت‌سال به کشورمون حمله می‌شد اما یک‌وجوب از خاک وطن از دست نرفت. وقتی پای آدم به مرز بین‌المللی می‌رسه، می‌فهمه که شما عزیزان چه ایثاری کردین.

* وقتی وارد عراق شدیم از طریق جاده بدره به سمت کربلا می‌رفتیم. به‌خودم گفتم یک روزی این جاده برای تدارکات جنگ علیه ایرانیان امام حسینی بود؛ اما حالا به برکت خون شهیدان، همین جاده برای عبور و مرور زائران حسینی استفاده می‌شه.

* وقتی در طی مسیر حرکت به سمت کربلا به مشکلات و سختی‌ها برمی‌خوردم، بی‌اختیار به یاد کاروان اباعبدالله می‌افتادم که امام با قلب مغموم و دل دردمند به سمت کربلا می‌رفت درحالی-که از عاقبت این سفر آگاهی داشت. آن‌موقع دیگه مشکلات خودمو فراموش می‌کردم.

* وقتی به رودخانه پرخروش فرات رسیدیم، به خودم گفتم آب فرات با این عظمت، با این همه خروش... باید هم در حسرت رسیدن به لب‌های حسین فاطمه این‌گونه بر سر و سینه بزند تا ابدا!

* وقتی به نزدیک کربلا رسیدیم لحظه حساسی بود. از یک طرف شادی شوق وصال معشوق و از طرف دیگر غصه هم-دردی با زینب کبری... به خاطر غصه ورود به کربلا. نمی‌دونم کدوم غالب شد ولی به هر نحوی بود گذشت.

* وقتی به کربلا می-

رسی، اول گلدسته‌های قشنگ حرم حضرت ابوالفضل رو می‌بینی. برام این مطلب تداعی شد که خیمه حضرت عباس هم جایی بوده که اگه کسی می‌خواست به حریم حسینی وارد بشه باید اذن آقا رو داشته باشه. ما هم داخل ماشین با زمزمه-ای از محضر آنجناب، اذن ورود به کربلا رو گرفتیم.

* وقتی خواستیم در کربلا مستقر شویم، خیمه‌گاه ما نزدیک بین‌الحرمین قرار گرفت. خیلی جالب بود؛ در معرض عطر حسینی و نسیم عباسی بودیم. آخه اون‌جا هم مرغ دل یک بام و دو هواست!

* وقتی به نرده‌های حفاظتی دور تا دور بین‌الحرمین دقت کنی، بالای سر نرده‌ها چراغ‌هایی تعبیه شده که مثل سر بریده بالایی نی می‌درخشند! انگار شهدای کربلا هنوز دارن ندای «هل من ناصر» اباعبدالله را با درخشش این چراغ‌ها لبیک می‌گن.

* وقتی کنار ضریح شش‌گوشه قرار می‌گیری؛ یاد شش‌گوشه مظلومیت ارباب می‌افتی: ۱. علی اکبر ۲. علی اصغر ۳. عباس ۴. زینب ۵. عطف ۶. اسرار.

اگه با چشم دل نگاه کنی اون‌وقت آن‌قدر مظلومیت امام حسین تو رو احاطه می-کنه که بی‌اختیار چشمت گلبارون اشک می‌شه.

* وقتی به خیمه‌گاه حسین بن علی رفتیم، به خودم گفتم خدا کنه که خیمه‌گاه آل‌الله اینجا نبوده باشه. خدا کنه که اهل بیت صدای غربت و ندای مظلومیت امام رو که هل من ناصر می‌طلبید نشنیده باشن. خدا کنه که... ای کاش این‌گونه بود، ولی حیف که تاریخ کربلا چیز دیگه‌ای می‌گه.

در خیمه‌گاه سه‌جور صدا را با گوش جان می‌تونی بشنوی: اول صدای مناجات شب عاشورای اباعبدالله و اصحابش. دوم صدای العطش کودکان تشنه که از این خیمه به آن خیمه در جست‌وجوی آب می‌دوند، و سوم صدای ضجه و فریاد آل‌الله که با سوختن خیمه‌ها یکی شده بود. اگه اهل‌دلی این ضجه‌ها را مجسم کنه، از هرم آتش خیام، شرر به جانش می‌افته!

* وقتی به تل زینبیه رفتیم و از آن بلندی به حرم، نه، به گودی قتلگاه نگاه کردم، گفتم اگر آن دست ولایت بر سینه ام‌المصائب نمی‌نشست، چی می‌شد؟ شاید کربلا در کربلا می‌ماند!

* وقتی مقام علی اکبر را زیارت کردم، گفتم اگه همه اونایی که جوون از دست دادن غصه دلشون رو روی هم جمع کنن، بازم به اندازه غصه دل امام حسین کنار نعش علی اکبرش نمی‌شه. آخه تاریخ شهادت می‌ده که اینجا بود که صدای گریه امام که مظهر صبوری و خودداری بوده به آسمون رسیده، خودت تصور کن.

* وقتی کف‌العباس را زیارت کردم، تعجب کردم که چطور تو اون لحظات غمناک، حضرت عباس رجز خونده باشه. داره برای اطفال تشنه آب می‌بره در حالی که دستش

قطع شده و توی اون حالت از حنجر خشکیدش این رجز بیرون می‌آد که به خدا اگه دست راستم رو هم قطع کنی، هرگز دست حمایت از دینم برنمی‌دارم!

* وقتی مقام مشک، همون جایی که تیر به مشک اصابت کرده‌رو دیدم به خودم گفتم اینجا جای ناامیدی ابالفصله. اینجا می‌شه با گوش جان، آه سرد عباس رو شنید؛ اون وقتی که دید مشک هم به حال او گریه می‌کنه، اما حیف هیچکس نمی‌تونه حسرت سقا رو درک کنه.

* وقتی مقام حضرت علی‌اصغر رو ببینی شاید به خودت بگی اینجا مآذن مظلومیت اباعبدالله است. اذان‌گوی این مآذن با زبان خون، فریاد مظلومیت حسین را به آسمون برد. با خون علی‌اصغرش که به آسمون پاشیده و حتی یک قطره‌اش هم به زمین برنگشت! ندای غربت ارباب این‌طوری به گوش افلاکیان رسید!

* وقتی یک روز کنار ضریح شش‌گوشه به ناگاه صدای شایون و فریاد «یا حسین» از سمت بانوان- که به طرز عجیبی ضجه می‌زدند- به آسمان رفت، بی‌اختیار صحنه اربعین و بازگشت کاروان اهل بیت و اقامه عزاداری اون‌ها توی ذهنم مرور شد؛ چه عزاداری جگرخراش و جاسوزی توی این ماتم‌خانه برپا کردند...

* وقتی کنار تل زینبیه بایستی، خیال می‌کنی کنار یک مآذنه ایستادی! همون مآذن‌های که صدای اذان مؤذنش، گریه دوست و دشمن را درآورد. همون اذونی که صداسش تا مدینه رسید که به قول امام زمان (عج) «فانزع الرسول» همون اذونی که فریاد غریبی و مظلومی اباعبدالله بود. همون اذونی که نمازش رو نشسته و با قد خمیده به‌جا آورد.

* وقتی غروب کربلارو ببینی، بی‌اختیار دلت به غروب روز عاشورا وصل می‌شه. اون وقت می‌فهمی که دل‌گیرترین غروب، سرخ‌ترین غروب و غمناک‌ترین غروب، همان غروب عاشورای سال ۶۱ هجری بوده.

* وقتی کربلا رفتی، دلت‌رو کربلایی کن! اون وقت امام حسین توی دلت خیمه می‌زنه. دلت حسینی می‌شه. اون وقت اگه کربلارو ببینی، غوغایی می‌شه توی دلت، ان‌شاءالله که ببینی.

* وقتی قدیمی‌ها برای رسیدن به کربلا حتی حاضر بودن دستشون قطع بشه! اون وقت چرا ما حاضر نیستیم برای مدت کوتاهی دل دنیایی مون از قیدوبند مادیات جدا بشه؟!

* وقتی کسی دانشگاه قبول می‌شه، بعد از فارغ‌التحصیل شدن، چقدر با گذشت‌هاش فرق کرده؟ پس وقتی کسی هم به کربلا می‌ره و خودش رو در معرض دانشگاه و مکتب حسینی قرار میده، اگه روش، ذهنش، فکرش، زبانش، نگاهش، ایمانش و اعتقاداتش از این دانشگاه حظ و بهره نبره، عجیب نیست؟!

مدینه مدینه مدینه

وقتی به کربلا

